



کتاب نامامیدی از ولادیمیر نایاکف به ترجمه خجسته کیهان را کتاب‌سرای تندیس چاپ کرده‌است.

ولادیمیر نایاکف، نویسنده‌ای روسی و نام‌آشنا برای خوانندگان حرفه‌ای کتاب در ایران و یکی از استادان نثر است که دارای سبکی شاخص در رمان‌نویسی بود. ولادیمیر نایاکف در سال ۱۸۹۹ در سنت پترزبورگ به دنیا آمد. پس از انقلاب اکتبر در روسیه، در پی مهاجرت والدینش به اروپا، در دانشگاه کمبریج به تحصیل ادبیات روسی و زبان فرانسه پرداخت. سپس چندسالی را در برلین و پاریس به‌سر برد و انتشار آثار در خانشان را از همانجا آغاز کرد. نایاکف در سال ۱۹۴۰ به آمریکا سفر کرد و در آنجا به شهرت دست یافت و در چند دانشگاه ازجمله هاروارد به تدریس ادبیات پرداخت. او سرانجام در سال ۱۹۷۷ در حالی که همراه خانوادهاش در سوئیس زندگی می‌کرد، بدورد حیات گفت. نایاکف رمان نامامیدی را که در سال‌های جوانی نوشته بود، ۳۰ سال پس از انتشار این کتاب، بار دیگر بازنویسی کرد و مجدداً به چاپ سپرد. این رمان، روایت زندگی و سقوط مردی به نام هرمن است. ماجرای ابتکار آمیز که در آن یک مرد همزاد خود را می‌یابد و به کمک او به جنایتی بی‌عیب و نقص دست می‌زند. بنابراین رمان نامامیدی را می‌توان ازجمله داستان‌های جنایی در ادبیات روسیه شمرد که از نظر شیوه روایت و پیرنگ حوادث متمایز و منحصر به‌فرد است. پیچیدگی پیرنگ یک داستان جنایی با هوشمندی نویسنده، ساده و روان روایت شده و توانسته جریان زندگی یک‌انسان و چگونگی کشیده شدن او به یک جنایت را شرح دهد.

■ ■ ■

عشق‌های زودگذر ماندگار



کتاب مجموعه داستان عشق‌های زودگذر ماندگار از آندری سرگیویچ مکین با ترجمه اسدالله امیری را نشر چشمه منتشر کرده‌است. سرگیویچ آندری مکین متولد سال ۱۹۵۷ نویسنده‌ای با تجربه‌های زیستی بسیار عجیب و تلخ است. این نویسنده روسی که در کرانسوارسک سیبری به دنیا آمده و در اتحاد جماهیر شوروی رشد کرده‌است، با شنیدن قصه‌های کودکی‌اش از زبان جد مادری‌اش که فرانسوی بود، شیفته ادبیات و زبان فرانسه شد. مکین در هجرتی عجیب از پشت مرزهای شوروی خود را به فرانسه رساند و بعد از سال‌ها توانست خود را به‌عنوان یک نویسنده در جامعه فرانسه تثبیت کند و برای رمان «وصیت‌نامه فرانسوی» جایزه کنگور و نیز جایزه مدیسی را به دست آورد. او در داستان‌های کتاب عشق‌های زودگذر ماندگار روایت‌هایی از مهمترین عنصر تشکیل‌دهنده زندگی‌اش یعنی تناقض زیستن در دوران زندگی در شوروی را نوشته‌است. داستان‌ها که به‌نوعی تکمیل‌کننده همدیگر هستند، شخصیت‌هایی را روایت می‌کنند که در زندگی خود با اندوه‌ها، ماجراها و عشق‌های خاصی روبه‌رو شده‌اند، زمان بر آن‌ها گذشته و حالا روایتی از ایشان باقی مانده که مملو از تناقض‌ها و دوگانگی‌هاست. امری که خود آندری مکین نیز به‌خاطر نوع زندگی خاصش به آن گرفتار بوده‌است. یعنی نویسنده‌ای که از طرفی روسی بود و از سویی فرانسوی شده بود. به همین خاطر این داستان‌نویس مخاطب خود را با روایت‌هایی روبه‌رو می‌کند که در آن‌ها احساس تلف شدن هویت و زندگی به چشم می‌آیند. داستان‌هایی جذاب و بدیع که نمایان‌گر قدرت او در ساختن جزئیات شخصیت‌های داستان است. آندری مکین اکنون هنوز هم در فرانسه زندگی می‌کند و دو سال پیش به عضویت آکادمی فرانسه درآمد.

یادداشتی درباره چاپ روزافزون و بی‌رویه کتاب‌های زرد

قهر مردم با ادبیات ایران



کشیدن در شهرهای بزرگ دنیا پیدانمی‌شد.

ورود مدرن‌تنبیه به زندگی امروز انسان شهری

اگر چه ورود این ابزار مدرن به زندگی انسان معاصر و نفوذ آن به عمق این زندگی توانست به حل موقع‌رد شدن از خیابان در ست وقتی چراغ قرمز است گرفته تا سر قرار‌های عاشقانه پشت شیشه کافه‌ها و حتی سر کلاس درس، همه و همه و حتی دیگر حالا مادر بزرگ‌های قصه‌گو و خاطره‌گوی کنار سماورهای نفتی و چای لاهیجان و استکان‌های کمر بار یک، سرشان پایین است و معطوف و متمرکز به یک شیء قرن بیست و یکمی و محتوایش هستند؛ بله گوشی‌های موبایل هوشمند که اگر چه زمان طولانی از تولدشان نمی‌گذرد و عمرشان چندان بلند نیست، اما و پروسی همه‌گیر شده‌اند در دست فقیر و غنی و پیر و جوان و کودک، جای خانواده و دوست و سفر و عشق و حتی مطالعه را گرفته‌اند. لاید قرار بوده گوشی‌های هوشمند با فضای مجازی بیایند و تا کمکی به انسان عصر مدرن کنند تا بتواند بدون ترافیک و رفت و آمدهای زمان‌بر، به تبادل اطلاعات و سرعت در انجام کارها کمک کند و الحق هم چنین بوده‌است و نمی‌توان این را نادیده گرفت که اینترنت‌های متصل به گوشی‌های موبایل هوشمند امکان زندگی در فضای شهری مدرن را راحت‌تر کرده‌اند.

تا اگر چه کماکان با آلودگی هوا و ترافیک روبه‌رو هستیم، اما اگر نمی‌توانستیم بسیاری از کارها را با گوشی هوشمند انجام دهیم چه‌بسا اکنون دیگر ذره‌ای هوا برای نفس

اطلاع‌رسانی درباره‌خوب‌وبد کتاب‌ها و آگاهی از چاپ و انتشار کتاب‌های تازه به‌پردازد و به کتاب‌خوانی کمک کند تا همچون دیگر کارکردهایش به خدمت انسان مدرن در آید، اما قصه وارونه‌شد و انسان امروزی به خدمت فضایی مجازی که اتفاقاً در اختیار افکار عوامانه و بنجل‌قرار گرفت، درآمد. مردم، به‌ویژه مردم جهان سوم که ما هم از صدرنشینان آن هستیم به سرعت تن به این تنبلی جسمی، روحی و فکری دادند و نه تنها به‌جای سفر و ایجاد روابط واقعی اجتماعی، که در کتاب‌خوانی هم به‌مواد زباله‌ای بنجل و خالی از اندیشه اکتفا کردند و کتاب‌ها جای خود را به انتشار مطالب در روزمره و اغلب باارجاعاتی اشتباه‌دادند. تعارفات و لایک‌های زیر خاطر‌نویسی‌ها، توهم نویسنده‌بودن و خواننده داشتن را به شدت همه‌گیر کرد تا مطالبی که نه داستان بودند و نه قابلیت ورود به ادبیات را داشتند، وارد انتشاراتی‌ها شوند و ناشران به طمع فروش کتاب کسی که افراد زیادی دلنوشته‌های اینستاگرامی و توییتری او را دنبال می‌کنند، هوس چاپ آن‌ها را بکنند و این‌گونه شود که بعد از سقوط شعر اکنون نوبت به ادبیات در تمام‌اعداش رسیده‌است.

حرف‌های ناشر درباره چاپ رمان زرد

درباره‌رمانی با ناشر مربوطه تماس گرفتم که این کتاب در قالب رمان نمی‌گنجد و چنان ایرادات اساسی دارد که قابل‌معرفی نیست، چطور ناشر اقدام به چاپ کتابی کرده که حتی در حد و اندازه‌های رمان بازاری فهمیه رحیمی هم نیست؟ ساختار و حوادث و شخصیت‌ها چنان ایراداتی داشتند و روایت چنان از منطق خالی بود و گاف‌های بزرگی در آن بود که صفحه کتاب آن را غیرقابل‌معرفی

تعارفات و لایک‌های زیر خاطر‌نویسی‌ها، توهم نویسنده بودن و خواننده داشتن را به شدت همه‌گیر کرد تا مطالبی که نه داستان بودند و نه قابلیت ورود به ادبیات را داشتند، وارد انتشاراتی‌ها شوند

تشخیص داد. حالا چرا ناشر باید چنین متن‌پر ایرادی را زیر چاپ ببرد، در حالی که بسیاری از نویسندگان تواناد، در محاق مانده‌اند و قادر به چاپ کتاب‌هایشان نیستند؟ پاسخ ناشر به صفحه کتاب این بود که «به هر حال ایشان دنبال کننده‌های بسیاری در فضای مجازی دارند و هر چه بنویسند فروش می‌رود و با توجه به مشکلاتی که ناشران با آن روبه‌رو هستند، گاه با اینکه از ایرادات باخبرند، مجبور به چاپ کتابی می‌شوند که از ایراد خالی نیست.» پاسخ ناشر قانع‌کننده نبود، اما به هر حال ایراد کار را به جایی دیگر ارجاع داد و از آن عبور کرد.

قهر مردم با ادبیات ایران

در نتیجه این بی‌مبالاتی‌ها در چاپ کتاب‌های نامعتبر و با این چنین معیارهایی، شمار خوانندگان کم شده و در نتیجه شمارگان کتاب هم به‌زیر هزار نسخه سقوط می‌کند، یعنی از هزار و ۶۰۰ نسخه در دهه ۸۰ اکنون با سیطره فضای مجازی و عوام‌گرایی به ۵۰۰ نسخه برای یک کشور ۸۰ میلیون نفری رسیده‌است. از طرفی اعتماد خوانندگان به ادبیات ایران کم شده و کتاب‌های ترجمه‌ای را ترجیح می‌دهند، چرا که در غرب و کشورهای پیشرفته به‌طور کلی، همچنان شرایط سختگیرانه‌ای برای چاپ یک کتاب وجود دارد و هر کسی

نمی‌تواند به جرگه نویسندگان وارد شود و همچنان خلاقیت و نوآوری حرف اول را می‌زند، اما از طرف دیگر رشد روزافزون مترجمان بی‌دانش که احاطه‌ای به زبان مبدأ و زبان مقصد ندارند موجب شده تا اعتماد به کتاب‌های ترجمه‌شده نیز کاهش یابد. آمار تولید کتاب زیاد است، آمار نویسندگان و مترجمان بیشتر و آمار خوانندگان هر روز رو به کاهش می‌رود. نویسندگان و مترجمانی که کتاب‌های یکدیگر را نیز نمی‌خوانند. پس پرسشی که مطرح می‌شود این است که ما چه نیازی به صرف این همه هزینه و انرژی برای تولید کتاب بد داریم؟ چرا تعداد کتاب کمتری با کیفیت بیشتری وارد بازار کتاب نمی‌کنیم و به این بی‌سر و سامانی در ادبیات و فرهنگ هزاران ساله دامن می‌زنیم؟

رشد قارچ گونه نویسنندگان
در واقع رشد قارچ گونه تعداد نویسندگان، چاپ کتاب‌های بدون ارزیابی مناسب، فقدان نقد علمی، توزیع نامناسب، شهوت چاپ کتاب و سندروم سلبریتی شدن و دیده شدن، موجب سقوط جایگاه نویسندگان به‌عنوان گروه روشنفکر جامعه شده‌است. نویسنده‌ای که قرار بود متفکر و اندیشمند باشد، شد سلبریتی. و در نتیجه آنچه ناشر به دلیل پرتیراقدار بودن یک کار بر فضای مجازی منتشر کرد، اعتماد خوانندگان را سلب کرد و خوانندگان به تدریج با ادبیات ایران قهر کردند. و این نتیجه تعریف و تعارفات پوچ و توخالی رفیقانه و عوامانه عده‌ای در فضای مجازی بود که توهم نویسنده بودن را به برخی افراد کرد و ناشری که به پول، بیشتر از فرهنگ تعهد داشت در این نزول ادبیات اهرم قدرت شد تا امروز نفس‌های به شماره افتاده ادبیات ایران را ببینیم.

یک بار هم که شده تقصیر ر را به گردن میزینندازیم
اینجا دیگر قصور بر گردن میزینی و ارشاد نیست. میزینی مسئول بی‌استعدادی، بی‌ذوقی، بی‌سوادی و سطحی‌نگری نویسنده نیست. بلکه دیوار ادبیات کوتاه‌است و هر کسی از راه برسد می‌تواند از آن بالا برود. دلیل نگرارش این یادداشت هم همین است که صفحه کتاب با حجم عظیمی از سهل‌انگاری، نانوینسندگی و سودجویی مواجه است و تعهد در برابر خواننده و اعتماد او موجب می‌شود که حجم زیادی از کتاب‌ها از دور نقد و معرفی خارج شوند. کتاب‌هایی که ارزش پرداخت بودجه‌ای در سبد ماهانه قشر متوسط ایران امروز را هم ندارند اما با ترفند ناشر که دستی بر آتش دارد از

رشد قارچ گونه تعداد نویسندگان، چاپ

کتاب‌های بدون ارزیابی مناسب، فقدان نقد علمی، توزیع نامناسب، شهوت چاپ کتاب و سندروم سلبریتی شدن و دیده شدن، موجب سقوط جایگاه نویسندگان به‌عنوان گروه روشنفکر جامعه شده‌است

قضا دست اصلی را هم دارد، با شیوه همان تفکرات عوامانه فضای مجازی به جامعه قالب می‌شوند. اما نکته مهم و اساسی این‌جاست که جامعه بدون کتاب خوب و ضروری و چیزی که بتواند بر بسار فرهنگ بیفزاید، پایه‌هایش از درون می‌پوسد. و این اتفاقی غیرقابل جبران است. جامعه به کتاب‌خوانی نیاز دارد و بدون کتاب جامعه از تفکر خالی می‌شود، بی‌منطق می‌شود و توان تحلیلش کاهش می‌یابد و اگر خواننده حرفه‌ای با کتاب و ادبیات قهر کند و اعتمادش را به دلیل چاپ کتاب بی‌کیفیت و بی‌ارزش از دست بدهد، بازگرداندن دوباره او کاری به غایت دشوار و گاه نشدنی است.

ناشر، بازین و کارشناس ناشر و سیاست‌های نشر در فیلتر کردن نویسندگان و جدا کردن سره از ناسره بزرگ‌ترین نقش را بازی می‌کنند. گیریم که شهوت شهرت در جان برخی بیافتد و سودای نویسنده شدن را در سر بپروانند اما این ناشر است که باید سر فیلترش را تنگ‌تر کند و آرام و حساب‌شده دست به انتشار بزند.

راه بی‌راهه بی‌بازگشت است
جنگل‌ها رو به پایاند. ایران چه از نظر واردات کاغذ و چه از نظر جنگل در شرایط بحرانی است.

طبق پیش‌بینی کارشناسان ایران تا ده سال آینده دیگر جنگلی نخواهد داشت. امروز کتاب‌هایی را چاپ می‌کنیم که قابلیت یک بار خوانده شدن را هم ندارند چه برسند به اینکه بخوانیم چیزی را برای آیندگان باقی بگذاریم. پس لازم‌است که اکنون خطر را احساس کنیم و زنگ خطر را جدی بگیریم.

فردامی‌تواند دیر باشد و این بی‌راهه آمده دیگر راه بازگشتی نداشته باشد. خالی شدن جامعه از نویسنده و مترجم واقعی، از ناشر متعهد از خواننده حرفه‌ای، از اندیشه و تحلیل و منطق، عواقبی به مراتب جبران‌ناپذیر تر از سقوط ادبیات به تنهایی دارد.



چمیریکا از لوسی کِرک وود (با همکاری مهدی نوری)؛ کافه اروپا از اسلاونکا دراکولیچ، نشر گمان، آقای نویسنده و همکارش (با همکاری مهدی نوری). گفتنی است ناشر تمامی آثار او غیر از اسلاونکا دراکولیچ؛ نشر ماهی است.

اتاپارد (با همکاری مهدی نوری)؛ نجات از تام استاپارد (با همکاری مهدی نوری)؛ عطر گویا؛ گفت و گو‌هایی با گابریل گارسیا مارکز از پلینیو مندوزا (با همکاری مهدی نوری)؛ دفتر چه خاطرات یک بی‌عرضه دفتر دوم «حرف حرف رودریکه» از جف کینی؛